

سماي دوزن

شيرين و ليل درخسه نظامي گنجوي

بوش
يعدي سيرجاني

چاپ هفدهم

نشر پيكان
تهران، ۱۳۹۸

فهرست

درباره این کتاب
صفحه ۵

سیمای دوزن
صفحه ۷

خسرو و شیرین
صفحه ۳۵

لیلی و مجنون
صفحه ۹۳

توضیحات
صفحه ۱۳۵

سیمای دوزن

داستان خسرو و شیرین را نظامی در سال ۵۷۶ سروده است و منظومهٔ لیلی و مجنون را هشت سال بعد. اگر سال تولد او در حوالی ۵۳۰ باشد هر دو منظومه محصول دوران پختگی طبع وی است.

نظامی بعد از سرودن *مخزن الاسرار* که مجموعه‌ای حکمی و عرفانی است، به نظم داستان عاشقانه — و به تعبیر خودش هوسنامه — خسرو و شیرین پرداخته است، و توجیهش برای این تغییر ذائقه و پرداختن از معارف الهی به معاشقات بشری و زمینی، این که در جهان امروز و میان ابنای بشر کسی نیست که او را هوس مطالعهٔ هوسنامه‌ها نباشد. و انگیزه‌اش در نظم داستان ظاهراً تدارک هدیه‌ای است بمناسبت جلوس طغرل بن ارسلان سلجوقی بر تخت شاهی، و واقعاً یادی از معشوقی در جوانی از کف رفته‌اش **آفاق**.

این منظومه موقف‌ترین اثر نظامی است، زیرا علاوه بر یاد آفاق، زمینهٔ داستان باب طبع شاعر است که مرد زاهدی از جهان بریده «کفی پستِ جوین ره توشه کرده» بشدت دل‌بستهٔ توصیف تجملات است و نقاشی صحنه‌های پرشکوه و بزمهای شاهانه و مجالس پر زور و زیور عیش و طرب؛ و این همه در قلمرو مهین بانوی ارمنی و بارگاه خسرو پرویز ساسانی فراهم است. شیخ

شب از درویش بستد جای تنگش به نامحرم رسید آوای چنگش
هرمز از بی‌رسمی پسر برآشت و بر او غضب کرد و بفرمود تا اسبش را
پی کردند و غلامش را به باغبان و تختش را به صاحب کلبه بخشیدند و
چنگ زین خاصش را ناخن کشیدند.

پرویز شرمسار از خلافتکاری خویش و غمگین از خشم پدر، شامگاهی که
دلشکسته به خواب رفته بود نیای خویش انوشیروان را در خواب دید که بدو
می‌گفت:

اگر شد چار مولای عزیزت بشارت می‌دهم بر چار چیزت ۱
یکی چون تُرشی آن غوره خوردی چو غوره ز آن ترشروئی نکردی ۲
دلارامی ترا در بر نشیند کزو شیرین‌تری دوران نبیند
دوم چون مرکبت را پی بریند وز آن بر خاطرت گردی ندیند
به شبرنگی رسی شبدیز نامش که صرصر در نیابد گرد گامش ۳
سیم چون شه به دهقان داد تختت وز آن تندی نشد شوریده بختت
به دست آری چنان شاهانه تختی که باشد راست چون زرین درختی ۴
چهارم چون صبوری کردی آغاز در آن پرده که مطرب گشت بی‌ساز
نواسازی دهندت باربد نام که بر یادش گوارد زهر درجام

پرویز را ندیم جهان‌دیده هنرمندی بود به نام شاپور،

به نقاشی زمانی مژده داده به رسامی در، اقلیدس گشاده ۵
قلم زن چابکی، صورتگری چُست که بی‌کلک از خیالش نقش میرُست
چنان در لطف بودش آبدستی که بر آب از لطافت نقش بست ۷
روزی شاپور با پرویز از «مهین بانوی» ارمنستان سخن می‌گفت که: زنی
صاحب شوکت است و قوی حال، بر دیار ارمن فرمان می‌راند و جهان به شادی
می‌گزارد؛ برادرزاده اش دختری است زیبا،

پری دُختی، پری بگدار، ماهی به زیر مقنعه صاحب کلاهی
شب افروزی چو مهتاب جوانی سیه‌چشمی چو آب زندگانی ۱
کشیده قامتی چون نخل سیمین دوزنگی بر سر نخلش رطب‌چین
ز بس کاورد یاد آن نوش لب را دهان پرآب شکر شد رطب را
به مروارید دندانهای چون نور به مروارید دندان داده از دور
دوشگر چون عقیق آب داده دو گیسو چون کمنده تاب داده ۵
خم گیسوش تاب از دل کشیده به گیسو سبزه را بر گل کشیده
شده گرم از نسیم مشک‌بیزش دماغ نرگس بیمارخیزش
فسونگر کرده بر خود چشم خود را زبان بسته به افسون چشم بد را
به سحری کاتش دلها کند تیز لبش را صد زبان، هریک شکرریز
نمک دارد لبش در خنده پیوست نمک شیرین نباشد و آن او هست
تو گوئی بینیش تیغی است از سیم که کرد آن تیغ سپی را به دونیم
ز ماهش صد قصب را رخنه یابی چو ماهش رخنه‌ای بر رخ نیابی
به شمعش بر بسی پروانه بینی ز نازش سوی کس پروا بینی
صبا از زلف و رویش حله‌پوش است گهی قائم گهی قندزفروش است
موکل کرده بر هر غمزه غنجی زنج چون سیب و غنغب چون تُرنجی
رُخش تقویم انجم را زده راه فشانده دست بر خورشید و بر ماه
دو پستان چون دو سیمین نارِ نوحیز بر آن پستان گل پستان درم‌ریز
نهاده گردن آهو گردنش را به آب چشم شسته دامنش را
گر اندازه ز چشم خویش گیرد برآهوئی صد آهو بیش گیرد
به چشم آهوان آن چشمه نوش دهد شیرافکنان را خواب خرگوش
ز لعلش بوسه را پاسخ نخیزد که لعل ار واگشاید دُر بریزد
ز رشک نرگس مستش خروشان به بازار ارم ریحان فروشان
هزار آغوش را پُر کرده از خار یک آغوش از گلش ناچیده دیار ۲۰